

نقدی بر سبک زندگی ایرانی در مصاحبه با دکتر سریع القلم

دکتر سریع القلم؛

خوشبختی را با راحتی اشتباه گرفته‌ایم

"محمود سریع القلم" استاد دانشگاه شهید بهشتی در گفتگویی مشروح به بررسی سبک زندگی معطوف به توسعه یافتگی پرداخت و سبک کنونی زندگی ایرانی را نقادی و راهکارهای پیشنهادی خود برای اصلاح آن را مطرح ساخت.

به گزارش شفقنا، عصر ایران نوشت: دغدغه پیشرفت و توسعه یافتگی در آثار و آرای دکتر محمود سریع القلم برجسته است. اگر مخاطب آشنایی با سیر فکری این استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی تهران داشته باشد درمی‌یابد که دغدغه سریع القلم توسعه یافتگی و طرح اصول ثابت آن با مطالعات مقایسه‌ای است. کتابهای "عقلانیت و توسعه یافتگی ایران"، "فرهنگ سیاسی ایران" و "اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار" از جمله آثار وی در واقع این سیر را مورد بررسی قرار می‌دهند. در حال حاضر، کتاب "عقلانیت و توسعه یافتگی ایران" به چاپ نهم و کتاب "اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار" به چاپ پنجم رسیده است.

سریع القلم معتقد است که توسعه یافتگی از دو بخش کلان تشکیل می‌شود: اصول ثابت و الگوهای مختلف به تناسب شرایط گوناگون کشورها. کشورهایی مثل آلمان، انگلیس و ژاپن و... از اصول ثابت توسعه یافتگی برخوردارند مانند دولت حداقل، صنعتی شدن، توجه فراگیر به علم و عقلانیت، بخش خصوصی فعال، نظام آموزشی کاربردی، نخبگان ابزاری منسجم، مردم پرکار و مسئولیت پذیر، دولت پاسخگو... ولی الگوهایی که طی سالها پرورش و تکامل یافته، متفاوت است.

در بررسی این اصول، فرهنگ و سبک زندگی ایرانی مورد توجه این محقق بوده است. نقدهای وارده بر سبک زندگی و مطالعه و بررسی مقایسه‌ای این سبک با روش زندگی کشورهای توسعه یافته از جمله مطالعات دامنه‌دار این استاد دانشگاه بوده است. بر این اساس و نظر به اهمیت موضوع سبک زندگی معطوف به توسعه یافتگی گفتگویی با دکتر محمود سریع القلم انجام داده‌ایم که از نظر می‌گذرد.

* گروه دین و اندیشه: چه آسیب‌هایی را برای سبک زندگی ایرانیان به طور کلی می‌توان برشمرد؟

**** سریع القلم:** در نظر داشته باشید که ما به سبک زندگی هیچ ملتی اصالتاً نمی توانیم ایراد بگیریم چون سبک زندگی نتیجه انباشت تجربیات تاریخی یک ملت است. اما می توانیم معیارهایی را مشخص کنیم و از آن زاویه آسیب شناسی کنیم. در اینجا قصد دارم آسیب شناسی سبک زندگی ایرانی را بر اساس خود فرهنگ ایرانی و فرهنگ دینی مورد خطاب قرار دهم.

*** مادیات و خودخواهی کانونهای سبک زندگی ما شده است**

**** بر اساس تجربه ای که در مشاهدات بین المللی از جوامعی چون ترکیه، مالزی، کشورهای عربی و اروپایی داشته ام اولین وجه مقایسه ای که می توان در خصوص سبک زندگی ایرانی و همه این کشورها در نظر گرفت و البته بر خلاف ادعاهایی که عموماً در میان ما وجود دارد این است که میانگین ایرانی خیلی دنیا دوست است. علاقه عمیقی به دنیا و مال دنیا دارد ولی هنرمندانه و با ادا و ظاهر سازی آنرا استتار می کند. از این دنیا هم، پول، لوازم زندگی، نمایش خانه و ویلا به دیگران سهم مهمی از دنیا دوستی ایرانی دارد. در مقایسه، یک دانمارکی برای نقاشی، موزه، هنر، کتاب، آخرین رمانها، کنسرت، تئاتر، دوستان فرهنگی، کشف کشورها و فرهنگهای دیگر، جا باز می کند. در سبد کالاهای میانگین ایرانی، این موارد تقریباً تعطیل است. کافی است صورت آرام و خوش رنگ یک شهروند معمولی ترکیه را با یک ایرانی مضطرب و همیشه در حال پول جمع کردن مقایسه کنید.**

*** ظاهر و باطن میانگین ایرانی بالای 50 درصد شکاف دارد**

**** این یک پارادوکس است چرا که در جامعه ای زندگی می کنیم که مباحث دینی و اخلاقی در آن سهم مهمی از تبلیغات و آموزش را دارد. برای نمونه این مباحث توسط رسانه ها، از طریق فضای عمومی، از طریق آموزش و از طریق کتب مذهبی طرح و عنوان می شود و آموزش معنوی و دینی جایگاه زیادی دارد اما این بعد دینی به نظر می رسد بیشتر بعدی ذهنی است. یعنی یک مداری در ذهن میانگین ایرانی هست که ارتباط بسیار محدودی با عمل فرد ایرانی دارد. نکته دوم این است که بخشی از فرهنگ ما تکرار آموزه های اخلاقی و دینی است. یعنی شما اگر در طول یک روز هزار نفر ایرانی را نمونه انتخاب کنید مشاهده خواهید کرد که آنها خیلی تذکر می دهند و نکات اخلاقی را مورد اشاره قرار می دهند و واژگان دینی، معنوی و اخلاقی زیادی را به کار می برند. واژگانی مانند انسانیت، خدا، پیغمبر، پاکی، وجدان، محبت، صداقت، شرافت، راستگویی و وظیفه دائماً مورد استفاده ماست، اما پرسش اینجاست که انعکاس این واژه ها در زندگی و عمل ما چیست؟ نیم کره ذهنی ما با نیم کره عملی ما تقریباً هیچ ارتباطی با هم ندارند.**

نکته‌ای که حالت معماگونه دارد این است که دایره ذهنی اخلاقی و دایره بیان اخلاقی چه ارتباطی با عمل اجتماعی ما دارد؟

من در منطقه نیاوران تهران به راننده اتومبیلی که سوبله (و نه دوبله) ایستاده بود با زبان خیلی ملایمی گفتم لطف می‌کنید قدری جلوتر پارک کنید چون ترافیک سنگینی در نتیجه توقف شما ایجاد شده است. پاسخ ایشان این بود که من هر کاری دوست داشته باشم می‌کنم. در اعتراض شهروند دیگری، وی گفت زیاد حرف بزنید شما را مچاله می‌کنم بعد می‌اندازم در جوب. در مورد جملات این راننده متخلف، می‌توان تحقیقات گسترده‌ای درباره فرهنگ خودخواهانه ایرانی انجام داد.

*** انعکاس اخلاق و معنویت و انسانیت در زندگی و عمل ما بسیار محدود است**

****** در اینجا قصد این است که رابطه بین ذهن و عمل را در خصوص سبک زندگی مورد بررسی قرار دهیم. تحقیقاً هیچ ملتی در دنیا به اندازه ایرانی‌ها از اخلاق و معنویت و انسانیت صحبت نمی‌کنند، اما انعکاس این در زندگی و عمل ما بسیار محدود است. این اولین نقدی است که به زندگی ایرانی وارد است که چرا اینقدر ظاهر اخلاقی و معنوی دارد، ولی باطن مادی. بعضی رسانه‌ها که به اروپایی‌ها حمله می‌کنند و می‌گویند آنها مادی هستند، مفید خواهد بود اگر بروند در میان آنها زندگی کنند و بعد منصفانه قضاوت کنند که ما مصرف‌گراتر هستیم یا آنها. ما به پول و جمع کردن مال دنیا و مقام و منصب وابسته‌تر هستیم یا آنها؟ بنابراین، اینگونه باید تبیین کنیم که مادیات در سبک زندگی ایرانی جایگاه بسیار کانونی دارد. جمع کردن پول و امکانات و داشتن سمت و منصب برای میانگین ایرانی بسیار مهم و بلکه تمام زندگی است.

*** خوشبختی را با راحتی اشتباه گرفته‌ایم**

****** کم می‌شناسم افرادی را که حتی اگر به پول و امکانات هم می‌رسند از آن برای بهره‌برداری بهینه از زندگی استفاده نکنند. به جای ارتقاء کیفیت زندگی، مصرف‌گراتر می‌شوند. به نظر می‌رسد بسیاری از ما، خوشبختی را با راحتی اشتباه گرفته‌ایم و فکر می‌کنیم تجملات یعنی ایده‌آلهای زندگی. بسیاری از ما، هدفی بالاتر از تأمین غرایز اولیه نداریم. خلق کنیم؛ تولید کنیم؛ کار به جا ماندنی انجام دهیم؛ چنین افرادی در اقلیت محض هستند.

یک دلیل مهم علاقه ما به دارایی و مادیات برای نمایش به دیگران و فخرفروشی است. از یک نفر که مدتی قبل در منطقه فرشته تهران قتلی را مرتکب شده بود پرسیدند که چرا این کار را انجام دادید گفته بود که مقتول پولش را خیلی به رخ من می‌کشید. شاید فرهنگی که 45 سال پیش

در مناطق فرودست تهران حاکم بود الان در منطقه فرشته تهران می‌بینید. یعنی قتل، درگیری‌ها و نزاعهای خیابانی در تهران به خاطر فخر فروشی و مسائل غریزی و مادیات است. از اینرو، این سبک زندگی ایرانی که به شدت علاقمند است پول جمع کند و به خصوص در این هشت سال گذشته از هر وسیله‌ای استفاده کند تا به امکانات و مال برسد زندگی را بسیار دچار تنش می‌کند و اضطراب‌آور است. بعد افراد دنبال این هستند که آنچه را که به دست آورده‌اند حالا چگونه باید حفظ کنند.

این نکات را نمی‌شد بیان کرد اگر وجه مقایسه‌ای وجود نداشت. یعنی اگر یک نفر صرفاً از دریچه فرهنگ داخلی ایران به این مسائل نگاه کند ممکن است آنها را روندهای طبیعی و عادی در جامعه ایرانی تلقی کند. اما در کشوری مثل ترکیه و مالزی دیده می‌شود که بخش مهمی از رسیدن به ثروت برای این است که افراد هدفی در زندگی دارند و می‌خواهند کالایی را خلق و خط تولیدی را راه‌اندازی کنند و می‌خواهند چه به صورت محلی و چه بین‌المللی رقابت کنند و به طور خلاصه می‌خواهند کار مفیدی انجام دهند. یعنی فضای جامعه برای تولید ثروت و پول و برای یک نوع خلاقیت و نوآوری و افزایش ثروت ملی است. در این بحث مثال آلمان را نمی‌زنم بلکه مثال ترکیه و مالزی را می‌زنم. الان خانواده‌هایی که در ترکیه صاحب ثروت شده‌اند بعضاً نزدیک یک قرن کار و تلاش و فعالیت کرده‌اند و با فکر و زحمت به این جایگاه رسیده‌اند و در سطح ملی و بین‌المللی رقابت کرده‌اند تا توانسته‌اند به این سطح از ثروت برسند.

* میانگین ایرانی فردی کوتاه مدت است

** سبک زندگی ایرانی تا زمانی که تلقی منطقی از پول و امکانات پیدا نکند اصلاح نمی‌شود. بخشی از این مسأله به این برمی‌گردد که ما می‌ترسیم و زندگی را کوتاه مدت می‌بینیم و عموماً در یک قرن و نیم گذشته در فضاهای بی‌ثباتی زندگی کرده‌ایم. لذا افراد به دنبال این هستند که نهایت بهره‌برداری را در زمانهای کوتاه انجام دهند و حرصی که برای سریع به دست آوردن پول دارند فروبشانند. البته این مسایل ریشه‌های طبقاتی هم دارد. فردی را می‌شناسم که سال **1370** راننده تاکسی بوده و هم اکنون با رانت، زد و بند و اجحاف به حقوق دیگران به ثروت دهها میلیاردی رسیده است. او را تشویق کردم به حج برود و آسیا، آفریقا و اروپا را کشف کند. جواب داد که دو کارخانه باید راه‌اندازی کند شاید در هفتاد سالگی فرصت این کارها فراهم شود. کسی که قبلاً در فقر و محرومیت زندگی کرده الان از فرایند ناسالم پول درآوردن در این جامعه به وجد آمده و معنای دیگری برای زندگی قایل نیست. کتاب خواندن و به موزه رفتن برای او مسخره است. رشد قوای فکری و معنوی برای او وقت تلف کردن است. به صورت این شخص با این ثروت نگاه کنید فکر می‌کنید کارگر معدن است. این صورت را مقایسه کنید با مردم و

کارآفرینان عادی جامعه ما که با زندگی معمولی، امیدوار و شاداب و سلامتی روانی دارند. بسیار جالب خواهد بود ما حتی در میان مجریان مملکت، 5 نفر پیدا کنیم که خوش رنگ و خوش پوست باشند. صورت انسان، انعکاس آرامش، سلامتی روانی و روحی اوست. پول و سمت به طور باور نکردنی برای میانگین ایرانی قداست پیدا کرده و معما این است که این در جامعه‌ای است که می‌خواهد الهام‌بخش دیگر مسلمانان باشد!

* سهم خوشگذرانی و تفریح در زندگی ایرانی در مقایسه با اروپایی‌ها بالاست

** نقد سوم بر سبک زندگی ایرانی این است که در مقایسه با ملتهای دیگر سهم تفریح و خوشگذرانی و دور هم جمع شدنهای متعدد و طولانی بسیار بالاست. همه ملتها دنبال خوشگذرانی و تفریح هستند اما سهم خوشگذرانی و تفریح در زندگی ایرانی افراطی است. اخلاق، معنویت و حرفهای دلچسب به عنوان پوششی است بر آنچه ما در باطن انجام می‌دهیم. باید توجه داشت که سرنوشت هر ملتی با روحیه اکثریت آن ملت رقم می‌خورد. صحبت من این نیست که همه ایرانیان این ویژگی‌ها را دارند ولی اکثریت آنها چه در داخل و چه در خارج این خصایص را دارند. برای همین تاریخ، فرهنگ و زندگی ما به شدت سینوسی و نوسانی است. یکبار یک فرد ثروتمند هلندی را ملاقات کردم که عمده درآمد خود را صرف امور خیریه می‌کرد. وی در یک آپارتمان نسبتاً متوسطی زندگی می‌کرد و معتقد بود از این فرصتی که در اختیار دارد و از این امکاناتی که به دست آورده باید کار مفید اجتماعی انجام بدهد.

* سبک زندگی ما به شدت خودمحور است

** نقد چهارم اینکه سبک زندگی ما به شدت خودمحور است. ما بیشتر به دنبال حریم فردی خود هستیم و به آن حریم بیشتر توجه داریم. زیرا اگر کسی اجتماعی فکر کند بسیاری از کارها را انجام نمی‌دهد. اگر من اجتماعی فکر کنم هیچ وقت از اتومبیل آشغال به بیرون نمی‌اندازم؛ اگر من اجتماعی فکر کنم هیچ وقت اتومبیل خود را دوبله پارک نمی‌کنم؛ اگر من اجتماعی فکر کنم هیچ وقت زمینه‌های آزار و اذیت همسایگان خود را فراهم نمی‌کنم. در یک مجتمع آپارتمانی، یکی از دوستان می‌گفت همسایه‌ای معتقد بود حتی ساعت دو نصف شب صدای بلند موسیقی پخش کند به کسی مربوط نیست. هر کاری که دوست داشته باشد و خانواده‌اش علاقمند باشند با هر سر و صدا و مزاحمتی حریم آپارتمان ایشان است. این درصد قابل توجهی از توحش است که با زندگی انسانی و مدنی ناسازگار است. من حتی متغیرهای اخلاقی و دینی را در این قضاوت دخالت نمی‌دهم چون فرد اخلاقی و دینی بالاتر از فرد مدنی است. خاطرم هست در دهه 1350

در دوره نوجوانی، همسایه نمازخوانی داشتیم که با نوک پا در کوچه راه می‌رفت و معتقد بود ممکن است صدای کفش باعث ناراحتی همسایه‌ها شود.

* به گونه‌ای تربیت می‌شویم که نگاهمان اجتماعی نیست

** به طور کلی ما به گونه‌ای در خانواده، مدرسه و جامعه تربیت می‌شویم که نگاهمان نگاه اجتماعی نیست؛ نگاهمان نگاه عمومی نیست. به عنوان مثال در حال حاضر و در شهر تهران شهرداری همه جا تبلیغ کرده که ما از شهروندان خواهش می‌کنیم کمتر آشغال تولید کنند. چون ما ظاهراً در دنیا جزو شهروندانی هستیم که استعداد بالایی در تولید زباله دارند. اگر ما خارج از منافع شخصی فکر کنیم، جامعه و انسانهای دیگر هم برای ما اهمیت پیدا می‌کنند. عجیب بسیاری از افراد، خارج از خود و منافع خود به حقوق انسانهای دیگر بی‌تفاوت شده‌اند.

ما ایرانی‌ها یک ظاهری داریم و یک باطنی. این در حالی است که فرد ژاپنی و آلمانی و ترکیه‌ای یک کاراکتر و شخصیت بیشتر ندارد. اما ما به عنوان یک ایرانی یک ظاهری داریم که خود را موجه معرفی می‌کنیم و حرفهای بسیار زیبایی می‌زنیم و از قضا بخش مهمی از حرفهای ما نیز اخلاقی و معنوی و در مذمت دنیا است اما سبک زندگی ما به شدت خودمحور و مادی است و به دنبال جمع‌آوری پول و حفاظت از حریمهای فردی خود هستیم.

* هنوز کشور و جامعه به معنای علمی کلمه نداریم

** بر این اساس است که معتقدم در این جغرافیایی که ما زندگی می‌کنیم هنوز دو مفهوم در میان ما شکل نگرفته است. یکی اینکه ما هنوز کشور نداریم و دیگر اینکه ما هنوز جامعه نداریم. ما عده‌ای هستیم که با سنن و خلیقات مشترک در جغرافیایی زندگی می‌کنیم. در علم جامعه‌شناسی، جامعه اینگونه تعریف می‌شود که عده‌ای در آن دارای اهداف مشترک و جهت‌گیری مشترک هستند. ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم. شاید یک دلیل این باشد که ما امپراتوری بوده ایم. بر این اساس معتقد هستم که ما هنوز کشور - ملت نشده‌ایم. البته ملت هستیم؛ ما ایرانی هستیم و با زبان فارسی صحبت می‌کنیم و دارای ادبیات غنی و تاریخ کهن و سرزمین گسترده هستیم. اینها همه شاخصهای یک ملت است. اما ما کشور - ملت نیستیم؛ چینی‌ها هستند، اما ما هنوز نیستیم؛ ژاپنی‌ها هستند و ما نیستیم. اگر ما کشور بودیم و جامعه داشتیم، حتماً کسی از بیت‌المال اختلاس نمی‌کرد و راضی نمی‌شد از طریق تلفن، رانت و ارتباطات به ثروت برسد چون تعهد و وفاداری به کشور داشت و از مردم خجالت می‌کشید. آیا یک آلمانی این کار را می‌کند؟ قبل از اینکه از قانون بترسد به احترام کشور و هموطنانش این کار را نمی‌کند. دوستان بسیاری در بخش خصوصی دارم که حاضر نشده‌اند پروژه‌های بزرگی را قبول کنند چون نخواسته‌اند رشوه

و کمیسیون پرداخت کنند. اینگونه افراد برای خود احترام قایل اند و مانند عالی نسب‌ها، خسروشاهی‌ها، خیامی‌ها و ایروانی‌ها، برای کشور، جامعه و شخص خودشان احترام قایل‌اند. البته این گونه افراد از اصالت خانوادگی برخوردارند و تازه به دوران رسیده نیستند. وقتی کسی در فقر مطلق بزرگ شده و هم اکنون صاحب منصب شده، عموماً این گونه افراد دیگر کسی را بنده نیستند و از فرصت به دست آمده نهایت استفاده نامشروع را می‌کنند. کشور، جامعه، دین و اخلاق برای آنها در عمل تعطیل است و صرفاً تزئینات سخنرانی است.

بنابراین وقتی ما می‌خواهیم سبک زندگی را نقد کنیم در مقایسه با یک سری الگوها و ملاکها باید این کار را انجام دهیم. پرسش این است که آیا مجموعه فعالیت‌هایی که ما ایرانی‌ها انجام می‌دهیم تبدیل به سرمایه اجتماعی، ثروت ملی و پرستیژ جهانی می‌شود یا نه؟ آن موقع می‌توانیم بگوییم سبک زندگی کارآمدی داریم و نتیجه داده است و توانسته این متغیرها را به صورت کمی و کیفی افزایش بدهد. هر کدام از ما می‌تواند بر اساس وجدان خود به اینها پاسخ بدهد.

اگر به طور خلاصه بخواهیم بگوییم سبک زندگی ما دارای این ضعف جدی است که خیلی خودمحور بار می‌آئیم که برای تبیین این نکته مثالهای فراوانی نیز وجود دارد. یکی از دوستان من که مطالعات اجتماعی انجام می‌دهد به من گفت که آموزش مدنی در مرکز و جنوب شهر تهران به مراتب موفق‌تر از شمال شهر تهران است. این فرد مطرح می‌کرد که اگر در یکی از مراکز جنوب و مرکز شهر تهران جلسه‌ای برای بهبود فرهنگ آپارتمان نشینی در محله‌ای برگزار شود جمعیت زیادی برای شنیدن این بحث حضور خواهند داشت. در حالی که در شمال شهر تهران به خاطر اینکه افراد پول دارند احساس بی‌نیازی به فرهنگ مدنی می‌کنند. یعنی برای نمونه کسی که ماشین **200** میلیون تومانی سوار می‌شود احساس می‌کند به آموزش نیازی ندارد چون پول دارد. البته اگر کسی با زحمت و تلاش خود، اتومبیل پانصد میلیون تومانی هم سوار شود هیچ اشکالی ندارد. چنین فردی، حتماً تربیت و مدنیت هم دارد.

* رانت باعث به هم ریختگی طبقاتی و اجتماعی در جامعه شده است

** بر خلاف کشورهای صنعتی و یا ملتهایی چون ترکیه و مالزی و یا حتی ملتهای منطقه حاشیه خلیج فارس که بسیار مدنی شده‌اند، ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که آنهایی که بر اساس رانت، ارتباطات و تلفن صاحب امکانات و پول شده‌اند از مدنیت بسیار پایین‌تری برخوردارند. اصطلاحاً در فرهنگ ما به این افراد "تازه به دوران رسیده‌ها" گفته می‌شود. این پدیده نشان از "به هم ریختگی طبقاتی" در جامعه ماست. در سالهای گذشته شاهد هستیم که یک دفعه در جامعه ما طبقه‌ای به وجود آمد که عمدتاً از طریق رانت صاحب ثروت شدند. البته این یک پشتوانه علمی هم دارد. هر فردی در هر سمت و جایگاهی که قرار دارد اگر یک دفعه حالت جهشی پیدا کند

حتماً نوعی نارسایی رفتاری در او پدیدار می‌شود. برای نمونه آیا می‌توانیم تصور کنیم که یک طلبه **15** ساله مرجع تقلید بشود! چرا در دانشگاه عنوان می‌شود که حداقل باید **20** سال بگذرد تا فردی استاد تمام بشود می‌شد به همه در همان سال اول استاد تمامی اعطا کرد! اخذ این عناوین و درجات مرحله به مرحله است. آیا می‌شود پزشکی را که یک سال طبابت کرده با پزشکی که **20** سال طبابت کرده یکی دانست؟! آیا می‌توانیم تصور کنیم که فردی که در سه سال گذشته با حقوق ماهیانه معادل یک میلیون تومان زندگی می‌کرده حالا گردش مالی او در یک سال برای نمونه **600** میلیارد تومان است. از این تعداد در جامعه بسیار داریم. برای رسیدن به این درجات و مقامات باید زحمت کشید. البته من از معتقدان جدی به تولید ثروت فردی و ملی هستم اما با فکر، زحمت و رقابت. ما در گذشته از اینگونه افراد داشته‌ایم و هنوز هم اقلیتی با کار و زحمت، فعالیت خصوصی می‌کنند اما افراد فراوانی هم در دستگاههای اجرایی داریم که با ارتباطات، بیت‌المال را بلعیده‌اند و به واسطه رسانه‌های فلج و عملکرد ناچیز نهادهای نظارتی، موفق هم بوده‌اند. نقدینگی کشور در سال **1384**، **69000** میلیارد تومان بود که هم اکنون به **410000** میلیارد تومان رسیده و در همین مدت، درآمد نفت کشور، **65** درصد درآمد کل نفت از زمان مظفرالدین شاه (**108** سال پیش) تاکنون بوده است. آیا این امکانات کم نظیر به ارتقاء استاندارد زندگی میانگین ایرانی، عزت ملی، ساختار عمرانی و جایگاه ویژه در منطقه تبدیل شده است؟ به همین دلیل باید این اصل مقدس سیاسی و اقتصادی را که تجربه چند صد ساله بشری هست از طلا گرفت که حکمرانان یک کشور باید از طبقه متوسط باشند.

بر این اساس یک به هم ریختگی اجتماعی و طبقاتی در جامعه به وجود آمده که پیامدهای آن به ویژه در کلان شهرها قابل مشاهده است. از بسیاری از افراد فرهنگی در دنیا شنیده‌ام که ایرانی‌ها از جهت ادب در میان ملت‌های جهان زبانزد بوده‌اند. تهران متأسفانه در حال حاضر به یکی از شهرهایی تبدیل شده که ادب و تربیت در آن در حداقل ممکن خود قرار دارد. این موضوع به دلیل به هم ریختگی طبقات اجتماعی و فقدان آموزش مدنی در این شهر است. ممکن است بعضی مجریان به این نقد من، خرده بگیرند. به نظرم دلیلش این است که رابطه آنها با جامعه، حالت رسمی و مملو از تعارفات رایج ایرانی است. برای من که در شهر تهران رفت و آمد دارم و با جامعه سروکار دارم، بی‌ادبی به یک اصل در شهر تهران تبدیل شده است.

* در کتاب شما با عنوان "اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار" به نوعی ریشه تفاوت در نظر و عمل، استبداد تاریخی عنوان شده است. در واقع این تفاوت نوعی فرهنگ چاپلوسی است. در آن کتاب عنوان شده که نزدیکان پادشاه برای نزدیک‌تر کردن خود به او چیزی را می‌گویند که پادشاه را خوش آید و در واقع مطالبی را بیان می‌کردند که بعضاً خود اعتقادی به آن نداشتند. چقدر معتقد هستید که ریشه این مسأله سیاسی است؟

****** این موضوع برمی گردد به شاخصهای زندگی ما ایرانیان. حرف شما درست است که به دلایل تاریخی و سیاسی ما در جایی آموزش نمی بینیم که مورد نقد قرار بگیریم. شما اگر ملایم ترین انتقاد را به میانگین ایرانی داشته باشید احتمالاً دوستی آن شخص را از دست می دهید. فکر کنم هر کسی این تجربه را در زندگی خود داشته است. عادت کرده ایم که همواره از ما تعریف بشود. حتی پدرها و مادرها نیز عموماً فرزندان خود را تأیید می کنند تا آنها را تربیت کنند.

ما به سختی می توانیم به همدیگر تذکر بدهیم و یکدیگر را نقد بکنیم. هم روش این کار را بلد نیستیم و هم آمادگی روحی برای پذیرش نقد نداریم. الان هم در دانشگاه های ما و هم در رسانه ها می شود گفت که تقریباً نقد تعطیل است. گله و شکایت خیلی زیاد است اما نقد به معنای مطرح کردن نارسایی ها با دلیل و استدلال بسیار ضعیف است. ما برای این مسأله در جایی آموزش نمی بینیم. در کشورهای صنعتی هم پدر و مادرها فرزندان شان را نقد می کنند، هم رسانه ها مدیران جامعه خود را نقد می کنند و هم یک فرهنگ عمومی برای بهبود امور زندگی از تغذیه گرفته تا رفتار در سطح جامعه وجود دارد. ما اینها را نداریم و در جایی آموزش برای این کار نمی بینیم و به طور طبیعی کسی که در این جامعه بزرگ می شود ناخودآگاهش این است که من باید مورد تقدیر و ستایش قرار بگیرم و هیچ ایرادی ندارم. می توان این را اثبات کرد. برای نمونه بیائید الان به سطح شمال شهر تهران برویم و از افرادی که دوبله پارک کرده اند بپرسیم چرا شما دوبله پارک کرده اید. عموماً به شما خواهند گفت که اولاً به شما مربوط نیست و ثانیاً من کار دارم و برایم اصلاً مهم نیست که برای انجام کارم حقوق دیگران را نادیده بگیرم و حتی ممکن است که طرح سؤال به نزاع و درگیری هم بیانجامد که نمونه های آنرا در سطح شهر تهران شاهد هستیم. شما نمی توانید به کسی حتی نکته ای را بیان کنید حال نقد که واژه خیلی غلیظی است جای خود دارد. حتی ملایم ترین نکته در مورد نحوه فکر کردن و رفتار کردن شخصی را نمی توان مطرح کرد چرا که خیلی سریع به نزاع و درگیری و کشمکش میان افراد تبدیل می شود. این پدیده و معایب در یک مقطعی در این کشور باید اصلاح شود. به این مسائل و مباحث رسانه ها باید اهتمام داشته باشند و مدارس و خانواده ها باید در مورد آن کار کنند. مسئولین ایران باید قدری غیرسیاسی فکر کنند و به مسایل عادی هم توجه کنند. موضوع مدیریت که فقط امپریالیسم نیست. اصلاح وضعیت فساد مالی خود یک پروژه ملی است. برگرداندن ادب و تربیت به جامعه خود یک پروژه ملی است. اخیراً تلویزیون گزارشی در مورد قبرستانهای انگلیسی تهیه کرده بود یا قبلاً اعتصاب کارکنان متروی پاریس را دلیلی بر فروپاشی فرانسه، شکست امپریالیسم و اضمحلال اتحادیه اروپا تفسیر می کردند. اولویت ما این مسایل نیست. یکی از توانایی های یک فرد، یک بنگاه اقتصادی، یک نهاد و یک سیستم این است که اولویتهای خود را تشخیص دهد. اصلاح سبک زندگی ایرانی محتاج این است که ما اینقدر از خودمان تعریف نکنیم و برای اخذ امکانات و مطرح شدن، واقعیتهای جامعه را وارونه جلوه ندهیم.

برخلاف بسیاری از تحصیل کرده‌های ایرانی که دولت را مقصر این مسایل و مشکلات می دانند معتقد هستیم که جامعه سهم خیلی مهمتری دارد. جامعه، تشکلهای مردمی و اصناف و انجمنها در این مسایل خیلی مهمتر از دولت هستند. در هیچ کجای دنیا دولت به دنبال این نیست که بخشی از قدرت و اقتدار خود را به جامعه منتقل کند. همیشه جامعه بوده که با آگاهی و تشکل و مطرح کردن مسایل سعی می کند که عملکرد دولت را ارتقاء دهد. حداقل تاریخ سیصد ساله اخیر دنیا این موضوع را به ما نشان می دهد. بنابراین خود مردم هم خیلی مهم هستند. این پرسش مطرح است که آیا مردم ما آمادگی تغییر را دارند؟

آیا آمادگی این را داریم که به جای آنکه یک شب برویم پیتزا بخوریم پول آنرا صرف خریدن کتاب کنیم؟ ما باید خودمان را اصلاح کنیم و نه اینکه تماماً نگاه ما این باشد که دولت باید اصلاح شود. نباید نگاه اینگونه باشد که ما مردم همه آداب و رفتار و کردار و خلقیاتمان بسیار عالی است و مشکل فقط در دولت است!

* در بحث توسعه یافتگی، شما معتقد هستید که اصول توسعه را می توان از کشورهای دیگر اخذ کرد و برای توسعه یافتگی به کار برد. اما در خصوص الگوهای توسعه معتقد هستید که این الگوها الزاماً از یک جامعه به جامعه دیگر قابل کار بست نیستند. با وام گیری از این موضوع، چه شاخصها و اصولی از سبک زندگی کشورهای توسعه یافته را می توان در جهت رسیدن به توسعه و پیشرفت مورد توجه قرار داد؟

** حضرت امیر(ع) می گویند شما را دعوت می کنم به ترس از خدا و نظم در امور. شاید نظم در امور را بتوان اینگونه تجزیه کرد: عقلانیت، علم گرایی، قانون گرایی، انسجام فکری نخبگان سیاسی، قوه مقننه قابل کارآمد و قوه قضائیه بی طرف. این اصول جهانشمول هستند و نتیجه تجربه بشری. هیچ جامعه ای نمی تواند بدون علم، نظم و عقلانیت و انسجام و قانون گرایی توسعه پیدا کند. اینها را باید همه رعایت کنند و مد نظر داشته باشند. اما کشورها در الگوسازی می توانند راههای مختلف را طی کنند. اصول توسعه چینی با اصول توسعه ژاپنی در قرن نوزدهم یکی است اما مدل و الگوی ژاپنی با مدل و الگوی چینی متفاوت است. در واقع راه و شیوه رسیدن این دو کشور به توسعه متفاوت از یکدیگر است.

سبک زندگی ناشی از توسعه یافتگی، دارای اصولی است. اولین اصل مسأله قانون گرایی است. یعنی افراد باید بیاموزند که در چارچوب قانون عمل کنند. قانون نیز باید برای افراد به صورت عادت در آید. اگر یک شهروند در شهر تهران در ساعت 3 صبح پشت چراغ قرمز قرار گیرد و ببیند پلیس نیست و از چراغ قرمز رد شود او بر اساس عادت این کار را انجام می دهد. اگر در شهر هامبورگ آلمان هم کسی پشت چراغ قرمز قرار می گیرد و چند دقیقه می ایستد تا چراغ

سبز شود و حرکت می کند او نیز بر اساس عادت این کار را انجام می دهد. راننده آلمانی یک عادت مثبت دارد و راننده ما یک عادت منفی.

مهمترین وجه توسعه یافتگی در سبک زندگی، رعایت قاعده و قانون در یک جامعه است. به دلایل بسیار پیچیده روانی و تاریخی و اجتماعی، میانگین ایرانی علاقمند به قاعده نیست. در عوض خیلی علاقمند است از هر روشی استفاده کند تا به منافعش برسد که عموماً هم منافع دنیوی هستند. این آسیب باید در یک مقطعی اصلاح شود. تا زمانی که این موضوع اصلاح نشود مشتقات مثبت سبک زندگی ناشی از توسعه یافتگی هم اصلاح نمی شود. بالاخره اگر می خواهیم استادی را در دانشگاه استخدام کنیم باید قواعد و قوانینی وجود داشته باشد. اگر می خواهیم در یک دوره انتقال سیاسی قدرت در کشور قرار گیریم باید قاعده وجود داشته باشد. اگر می خواهیم ماشین خود را در جایی پارک کنیم باید قاعده وجود داشته باشد.

در حال حاضر سواحل دریای خزر را در نظر بگیرید. هر اتومبیلی می آید و پارک می کند و سرنشینان آن چندین ساعت از محیط و فضا و غیره استفاده می کنند و چند کیلو آشغال می گذارند و آنجا را ترک می کنند. ما کجا باید یاد بگیریم که این سواحل متعلق به همه ماست و من حق ندارم آن را کثیف و آلوده کنم. باید آموزش ببینیم که چگونه محیط زیست و محیط زندگی خود را تمیز نگه داریم.

*** رعایت قانون و قاعده مندی کانون سبک زندگی معطوف به توسعه یافتگی است**

**** در سبک زندگی، قانون و قانون گرایی خیلی کلیدی است. وقتی انگلستان، آلمان، آمریکا، ژاپن و بعدها برزیل و دیگران را با خود مقایسه می کنیم در می یابیم که قانون توسعه یافتگی آنها قانون گرایی است. "داسیلوا" در طول 8 سال ریاست جمهوری خود بسیار موفق عمل کرد و برزیل را از یک کشور در حال توسعه تقریباً به یک کشور توسعه یافته تبدیل کرد در حدی که تولید ناخالص داخلی برزیل امروز از انگلستان و روسیه بیشتر است و یک کشور محترم و معتبر بین المللی شده است. به قدری عملکرد این فرد مثبت و موفقیت آمیز بود که مردم برزیل به دفعات تظاهرات کردند که او برای دور سوم ریاست جمهوری در قدرت باقی بماند که البته این امر مشروط به تغییر قانون اساسی این کشور بود. آقای "داسیلوا" با شهامت و قاطعیت مطرح کرد که باید به قانون اساسی احترام بگذاریم و دو دوره 4 ساله برای من کافی است و قطعاً افراد و گروه های دیگر در کشور هستند که می توانند قطار توسعه و پیشرفت را هدایت کنند.**

با اینکه لذت قدرت و سمت داشتن ظاهراً بالاترین لذتهاست ولی آقای "داسیلوا" به عنوان یک برزیلی معقول و قانونمند از قدرت کنار رفت. منظور این است که سبک زندگی ما چه شهری، چه مدنی، چه سیاسی، چه اجتماعی و چه در حوزه های آموزشی باید به سمت قاعده مندی پیش برود.

از شما می‌پرسم که مقررات مربوط به ارز در طول چهار سال گذشته در بانک مرکزی چند بار تغییر کرده است؟ ظاهراً تغییرات صورت گرفته چند صدتایی می‌شود!

چگونه کارخانه‌دار و بخش خصوصی می‌تواند قاعده‌مند عمل کند وقتی که قواعد اقتصادی هر نیم روز عوض می‌شود. ما در همه حوزه‌ها همین وضعیت را داریم. البته برخی نام این را پویایی می‌گذارند در حالی که این پویایی نیست و هرج و مرج است. ثباتی که در اندیشه و تفکرات آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها وجود دارد بدون تردید آنها را در موقعیت برتر جهانی قرار داده است. بنابراین رعایت قانون و قاعده‌مندی را در کانون سبک زندگی معطوف به توسعه یافتگی می‌دانم